مربی

مربی کسی است که ورزش می آموزد.

مربی من در طول بازی بسیار هیجان زده می شود.

کنترل

کنترل چیزی این است که کاری کنیم که شما می خواهید.

برای کنترل تلویزیون ، فقط دکمه ها را فشار دهید.

شرح

توصیف کسی یا چیزی می گوید که او چگونه است.

من توصیف مردی با اسلحه و کلاه را به پلیس دادم.

مستقیم

اگر چیزی مستقیم باشد ، مستقیماً بین دو مکان قرار می گیرد.

مسیر سبز یک مسیر مستقیم به خانه من است.

امتحان

امتحان یک آزمون است.

من چند س practiceال تمرینی برای آزمون ریاضی در تخته انجام دادم.

مثال

نمونه چیزی چیزی است که خاص آن باشد.

کولا نمونه ای از نوشابه است.

حد

محدودیت بزرگترین یا کمترین مقدار چیزی است که شما دارید

اجازه.

مادرم محدودیتی در میزان استفاده من از تلفن تعیین کرد.

محلی

اگر چیزی محلی است ، در نزدیکی آن است.

بازار محلی در محله من تمام مواد غذایی مورد نیاز ما را می فروشد.

جادویی

جادویی کیفیتی را توصیف می کند که شخص یا چیز خاصی را خاص می کند.

آتش بازی باعث شد آسمان شب بسیار جادویی به نظر برسد.

پست الکترونیکی

نامه نامه ها و سایر مواردی است که برای مردم ارسال می شود.

من نامه های زیادی دریافت می کنم زیرا در سراسر جهان دوست دارم.

رمان

رمان کتابی است که داستانی را روایت می کند.

او رمان بزرگی درباره چین باستان نوشت.

طرح کلی

طرح کلی ، طرح یک داستان یا مقاله است.

قبل از اینکه مقاله خود را بنویسم ، یک طرح کلی نوشتم.

شاعر

شاعر شخصی است که شعر می سراید.

ویلیام شکسپیر یکی از بزرگترین شاعران بود.

چاپ

چاپ چیزی به معنای قرار دادن آن بر روی کاغذ است.

مطمئن شوید که نام خود را به وضوح چاپ کرده اید.

صحنه

صحنه یک قسمت از یک کتاب یا فیلم است.

یک فیلم از بسیاری از قطعات کوتاه یا صحنه ها تشکیل شده است.

ورق

ورق یک کاغذ تخت و نازک است.

برای انجام تکالیف فقط به یک برگ کاغذ نیاز داشتم.

احمقانه

اگر کسی یا چیزی احمق باشد ، کمبود فکر را نشان می دهد.

من یک اشتباه احمقانه کردم که گلدان مادر را انداختم.

فروشگاه

فروشگاه مکانی است که در آن می توانید وسایلی را خریداری کنید.

چند چیز را در فروشگاه مواد غذایی برداشتم.

رنج بردن

رنج بردن ، احساس درد است.

سردرد او را در طول روز رنج می داد.

فن آوری

فناوری چیزهای جدیدی است که با استفاده از علم ساخته می شود.

او عاشق فناوری مانند کامپیوترهای لپ تاپ است.

سارا عاشق خواندن بود. او رمان و شعر می خواند. او توصیفات و عبارات زیبا را دوست داشت. او عاشق خواندن آثار شاعران و داستان نویسان بود. او بازی های ویدیویی یا فناوری را دوست نداشت. او در تیم بسکتبال بود ، اما ورزش را دوست نداشت. پدر و مادرش او را وادار به بازی بسکتبال کردند. در حقیقت ، والدین سارا او را مجبور به انجام بسیاری از کارها کردند. اما او نمی خواست آن کارها را انجام دهد. او فقط می خواست بنشیند و تمام روز را بخواند.

یک روز ، یک کتاب کوچک از طریق پست آمد. برای سارا بود این کتاب بسیار خاص به نظر می رسید. روی ورق های طلا چاپ شده بود. سارا شروع به خواندن کرد. رئوس مطالب داستان ساده بود. این در مورد یک مکان جادویی بود. اتفاقات عجیبی در آنجا رخ داده است. یک نمونه از کتاب در مورد پسری بود که می توانست مردم را کنترل کند. در یک صحنه ، او دوستانش را به شوخی های خنده دار واداشت.

سارا عاشق کتاب بود. او آن را تمام وقت می خواند. بعد اتفاق عجیبی افتاد. این کتاب قدرت خاصی به سارا می داد. او می توانست افراد دیگر را کنترل کند. او مانند پسر کتاب بود. در طول یک امتحان ، او دوست خود را به شوخی احمقانه گفت. دوستش به دردسر افتاد.

بعد از مدرسه ، سارا سفر مستقیمی به خانه انجام نداد. در راه ، او به فروشگاه محلی رفت. او می خواست بیشتر به مردم کلاهبرداری کند. او مشکلاتی ایجاد کرد. او مردم را به زمین انداخت. او خندید و سرگرم شد.

سرانجام او رفت و شروع به راه رفتن به خانه کرد. سپس او چیزی را دید. مربی بسکتبال او قصد داشت جلوی اتوبوس راه برود. داشت به طرف دیگر نگاه می کرد. او مجبور شد جلوی او را بگیرد! او از قدرت خود استفاده کرد. او او را کنترل کرد. او را وادار كرد كه راه برود.

سارا آن روز چیزی یاد گرفت. کمک به مردم بهتر از رنج بردن آنها بود. بنابراین ، او محدودیتی در نحوه استفاده از قدرت خود قرار داد. او دیگر نمی خواست با آن کارهای بدی انجام دهد. او فقط می خواست کار خوب انجام دهد.